

تصویر ۱۹ چپ.

<p>فرودوخت با ناف حلق و سرش^۱ ز^۲ کامش برافشانند خون از^۳ جگر گرفت آنگهی ره شتابان چو گرد سا(?) نارد^۴ با سپه برگذشت باواز گفت ای یل گردگیر نیای تو جمشید شه بد درست بسی رزمها کرد خواهی شگفت از آن دیو گیتی کنی بی هراس چه دانستی و این آگهیت^۷ از کجاست؟ همه بودنیها بینم^۸ بخواب بکابل^۹ همی رانی اکنون سپاه کنی شهر و بومش ز مردم تهی چو رفتی بیتخانهء شوبهار^{۱۱} نسازی که یزدان ندارد پسند خرد را بفرهنگ فرمان کنی گری نام و بسیار باشدت^{۱۴} سود چنین گفت^{۱۶} آنکه پرستنده مرد گه ار بازت^{۱۷} آرد میء لعلفام بفرمای تا او خورد تو مخور</p>	<p>۶۷۵ خدنگی دوشاخه بزد بر سرش بزد نیزه بر گرده گاه دگر فگند آن سیوم را^۴ بتیغ نبرد دهی دید بر راه بر ساده دشت ارابنه [از اینده (؟)] یکی برهمن مرد پیر ۶۸۰ ه[د]رمنند گرشاسپ گر نام تسته بمردی جهان را بخواهی گرفت ببند آوری بازوی منهراس [پرسید گر]شاسپ کز^۶ راه راست [بگفتا کز اند]یشهء دور یاب ۶۸۵ [نشان آنکه د]ی شیر کشتی براه [ز شاهش^{۱۰} بخوا]هی ربودن شهی [برین مژده] خواهم کزین کارزار بدان^{۱۲} خانه وآن بت پرستان گزند برین گر بسوگند پیمان کنی ۶۹۰ سه پندت دهم من که از^{۱۳} هرسه زود سپهبد بد[ین کار]^{۱۵} سوگند خورد که گر دختر شد[اه] کابل بجام بدان کان فریست باری^{۱۸} مخور</p>
---	---

۱۰. ظ: گاهش.
 ۱۱. ۶۹/۸۶/۲۴۵: سو بهار.
 ۱۲. ۷۰/۸۶/۲۴۵: بران.
 ۱۳. ۷۲/۸۶/۲۴۵: نغز کز.
 ۱۴. ۷۲/۸۶/۲۴۵: باشدت بسیار.
 ۱۵. ۷۳/۸۶/۲۴۵: بفرمانش.
 ۱۶. ۷۳/۸۶/۲۴۵: گفتش.
 ۱۷. ۷۴/۸۶/۲۴۵: گه بزم.
 ۱۸. ۷۵/۸۶/۲۴۵: نازش.

۱. ۵۷/۸۶/۲۴۴: با حلق یال و برش.
 ۲. ۵۸/۸۶/۲۴۴: به.
 ۳. ۵۸/۸۶/۲۴۴: < از >.
 ۴. ۵۹/۸۶/۲۴۴: از سیم سر.
 ۵. ۶۰/۸۶/۲۴۴: بی پایان ده؛ این کلمات بی نقطه اند.
 ۶. ۶۵/۸۶/۲۴۴: از.
 ۷. ۶۵/۸۶/۲۴۴: این واگهیت؛ مصراع وزن ندارد.
 ۸. ۶۶/۸۶/۲۴۵: بینم همه بودنی ها.
 ۹. ۶۸/۸۶/۲۴۵: بکاول.

۵
۳۶۸
خردی و خرد در سر فرو در حیات و خلوص
برد منزه بر آن گاه دل نکام بر مسافر حوران کل
قلندان سوم را مع نسرد کرو ایای ره ستانان خورلد
دو در بند بر راه نوسان دست ستانان ناصب بود دست
ارابندگی بر سر دست باو از ای بند کرد کس
هرمند بر کمان نام قسمت نیای تو محمد سر دست
بزدی هم مانا خواهی کرد بی در نهال در خواهی سگفت
مدل او کی تا زوی مهر ای اران در کوی نفی میزدی
باز کرد راه راست خرد اسو وان آهنگ کاست
بغیر در و بیاب قدم بود هم ناسر بر آب
کی سفر لسی بر راه نکانه می را ای اللور میاه
می رود می کوی هم در و سر در آبی
حرام کردن کارزار خوروی بر خادش بر مار
بدان خاندن بر ستانان لب سبار کی برد از بند از دست
دو کی بسوزد بر میان کوی خرد را افهنگ بر خان کوی
ببیند در بر آن در سر زود کی نام و ستانان اسد و خود
مسهد بدید بر سو کند خرد خند کعب انکه بر ستانان سر
للد دخت بر قائد بحام که او با زنت ابدی و لعل میام
مدان کان و سست یاری محرم نغمای با او خور و لو محرم

تصویر ۲۰ راست.

<p>زنی در یکی خانه خو[ا]ند ز راه به جای تو بفرست دیگر کسی برنجش بسی گنج پرداختی همی خواهد آگندن از ریگ باد چو بستی ز ریگش نباشد گزند همی شد شب و روز [چون باد] نقت</p>	<p>دوم گرت روزی به پیش سپاه مشو گرچه زن لابه سازد بسی سوم پند شهرت^۱ که نو ساختی همه بومش از ریگ دارد نهاد بگردش در^۲ از چوب ورغی ببند سپهدار ازو هر سه پذیرفت و رفت</p>	<p>۶۹۵</p>
<p>سوی جنگ برد اثرط [کینه]خواه دو صد پیل برگستوا[ندار پیش] کشیدند جان برن[اده بکف] یلان از کمینها بر[ون تاختند] ز پیکان در ابر آ[هنین ژاله خاست] شد از خون و وز^۳ گرد [گیتی دورنگ] سر تیغ هر سو سرافشان گرفت جهان زخم خنجر سرآرد همی چو ماران خم اندرفگنده بخم ز دندان بزخم^۴ آتش انگیختند برآمد ز زاول^۵ گره رستخیز بسی کس نگون ماند بی پا و دست</p>	<p>وزان سو چو از شهر داور سپاه سپه سی هزار از یلان داشت بیش دلیران پرخاش دو رویه صف سواران شد آمد فزون ساختند بکوه اندر از کوه^۳ کین ناله خاست شتاب اندر آمیخت کین با درنگ هوا تف تیغ^۵ درفشان گرفت تو گفتی ز بس خون که بارد همی درآورده خرطوم پیلان بهم همی خون و خوی بر هم آمیختند گرفتند پیلان اثرط گریز فراوان کس از پیل شد پای خست^۶</p>	<p>۷۰۰ ۷۰۵ ۷۱۰</p>

۵. ۷/۸۷/۲۴۶: خشت.
۶. ۱۰/۸۷/۲۴۶: بدندان ز زخم.
۷. ۱۱/۸۷/۲۴۶: زابل.
۸. ۱۲/۸۷/۲۴۶: افتاد پست.

۱. ۷۸/۸۶/۲۴۵: شهری.
۲. ۸۰/۸۶/۲۴۵: ببیشش بر.
۳. ۵/۸۷/۲۴۶: کوس.
۴. ۶/۸۷/۲۴۶: از.

در آفت روزی سپاه روزی که خوار بود
 سواران را در سازد بسی لعلی و مهری در پیکر بسی
 سوم سدهم به کوه ساحق بر محسبی لیل بر و احق
 بند کوسران و نکر در نهاد می خواست آید از یک یاد
 نکر در روزی در غیبت خود سوز و یکس با سوز آید
 شهر داران و در سوز و در غیبت می مدست و روزی در غیبت

و دران سو خوار سپهر و او سپاه سوی خواران در ط خواه
 سندی می دران از ان سوز است خود ضد من از کوه
 دایره ان بر خاسته و روح صدف کس در دکان بر
 سواران سواران در قرون سنا نار ان اولی با هم
 نکره اند از کوه کمر بالی جا در مکان در ان را
 سنا اند از کوه کمر بالی جا در مکان در ان را
 موافق مع در زمان کزیت مسیح در سوسا امسال کزیت
 کوهی در کوه کمر بالی در می همان دم خور سوار در می
 در او دره در طوم سزاران هم خواران آن اند و قلند آن
 می چون و جوی ترسیم امیختند زردان روح الله محمد
 کوهی در ان اولی در بر اند در او اولی در کوه
 و در ان کوه سزاران است کس کوه سزاران در کوه

تصویر ۲۰ چپ.

<p>دلاور ز بددل [همی به گریخت] پدر مر پسر را [بشناخت باز]^۱ یلان را همی خواند [یک یک بنام] نه استاد کس ماند[ه با درد جفت] هزار دگر گرد [خنجرگزار] فروداشت چندان [سپه را بجای] همی جست رزم او^۲ پی [نام و ننگ] بنیزه سرانرا [بودن گرفت] بخون باز بنشان[د آن تیره گرد] ز شب گشت زربفت گ[یتی بنفش] شب قیرگون روی [بنهاد و رفت] همه راغ او بیشه و^۳ [کلک بود] همی خواند از هر ره[لی سوی کوه] دگر د هزار از یل^۴ [چایره دست] ز بس تشنگی کام و [لب کافته] ببد تا سپاه آن شب آس[وده گشت]^۵ بشد یک یک آن^۶ س[بز مینا درم] دمامد سپه یکس[ر اندر رسید]^۷ باثرط نمودند ه[رگونه راه]</p>	<p>[فگند این] سلاح آن دگر رخت ریخت برادر شدی زی برادر فراز زد اترد برون ابلق^۱ تیزگام ۷۱۵ عنان چندشان^۲ بازپیچید و گفت بدش ریدگان سرایی هزار بدین مایه لشکر بیفشرد پای چپ و راست با نامداران جنگ عنان را بحمله^۳ بسودن گرفت ۷۲۰ کجا گردی انگیختی در نبرد چنین تا فروشد سپهر^۴ درفش براه سکاوند چون باد تفت برء دامن کوهی آمد فرود [گریزندگان را گ]روها گروه ۷۲۵ پ[راگنده گر]د آمدش پیل شست همه خسته و مانده و تافته طلایه پراکنده بر کوه و دشت چو دینار گردون درآمد بخم درفش شء کابل آمد پدید ۷۳۰ سراسیمه ماندند زاول سپاه</p>
--	--

۷. ۲۳/۸۷/۲۴۶: بیشه.
 ۸. ۲۵/۸۷/۲۴۷: ده هزار از یلان؛ در متن «ده هزار» را «دهزار» نوشته، که تحت تأثیر تلفظ رقم است؛ زیرا در بیان، هاء «ده» و هاء «هزار» در هم ادغام می‌شوند.
 ۹. ۲۷/۸۷/۲۴۷: شب از جا بگشت.
 ۱۰. ۲۸/۸۷/۲۴۷: ستد یک یک از.
 ۱۱. ۲۹/۸۷/۲۴۷: سپاه از پیشش یکسر.

۱. متن چایی این بیت را ندارد.
 ۲. ۱۴/۸۷/۲۴۶: اترط برون ادهم؛ درین بیت نیز «اترط» را «اترد» نوشته است. شاید تلفظ این نام «اترد» بوده است.
 ۳. ۱۵/۸۷/۲۴۶: چند را.
 ۴. ۱۸/۸۷/۲۴۶: از.
 ۵. ۱۹/۸۷/۲۴۶: بجمله.
 ۶. ۲۱/۸۷/۲۴۶: سپهری.

۶۱

بهر آن در آن حرکت	دلجو روز بد دل
زود رسد کی براد و قنداز	بد و مرد سرد را
زود ارد برون املی شرکام	نلار املی جوان
عنان چند مان مار محمد و کف	داستان آسان
بدرت رید کل میرانی میران	مردار در کرد
بدرت لیکر بخت دمای	زود در جان
خاک را با با امداران حکم	بلی حریر اوردی
عبارت جمله بسودن کرم	بنیژه سر ازار
سلی کردی املی و در سرد	بچون مار بسیار
خست تا بد و عهد شهر در سن	کست در کف
بواه سکاوند جور با کف	بخت کون روی
بدر املی لوی اسد مرود	بهر راج او بخت
رومنا کرده	بچو انداز برده
بدر املی سلی کف	بلا در مرار او بلر
بموج بر ماید و تافته	ببخت تسلی کام
طلانه بر آله در کف	بکنا ساه ان مست
خود بنا کردون در امد	ببدرتیک از سر
در وقت کمال اید بید	بمادم سینه کف
بسر املی ماید زاول سناه	بماریط خود بد

تصویر ۲۱ راست.

<p>فراز آمد و شد جهان تار و [تنگ] شده در دم مرگ یکباره گی ره دور پیش است و دشمن سپس^۱ بکوشیم تا حکم^۳ یزدان چه چیز از آن حکم^۴ کمتر نگردد نه بیش که داند که فرجام پیروز کیست؟ نباید بریدن امید از خدای چه در بزم باشد چه در کارزار بزد کوس و صف سپه کرد راست</p>	<p>[چه سازیم گفتند چا]ره کی جنگ [ستوهیم هم مرد و] هم بارگی [ز چندین سپه نیست] ناخسته کس [چنین گفت اثرط] که یکبار نیز^۲ [جهاندار بخشی که کر]دست پیش [همه کار پیکار و ر]زم ایزدبست [بهر سختی‌یی تا بود] جان بجای [چو خواهد بدن] مرگ فرجام کار [بگفت این و خف]تان و مغفر بخواست</p>	۷۳۵
<p>پر از مه ز بس ماه روی درفش زمین گشت لعل و هوا شد سیاه فتاد آسمانها در آ[شوفتن] سنان باغ کین را بخون [آب داد] ز بانگ ستوران ستاره ستوه ز خون بسته بر نیزه‌هاشان گره^۵ درختان یلان باغ میدان جنگ روان خون می [و] چهرها برگ زرد سرانجام بدخواه بد^۶ چیره‌دست</p>	<p>[شد اندر زمان] روی چرخ بنفش ز خون یلان و [ز] گرد سپاه [ز بس گرز ابر تر]گها کوفتن [سر تیغ در چر]خ مه تاب داد [بد از زخم مرد]ان سراسیمه کوه [شده پاره بر ش]ایر مردان زره [خزانست آن د]اشت گفתי برنگ [چمن صف] دم بددلان باد سرد [شد از کشته پر پشت]ه بالا و پست</p>	۷۴۰ ۷۴۵

۱. نیز «تبدیل کرده است.
 ۳. ۳۴/۸۷/۲۴۷: بخش.
 ۴. ۳۵/۸۷/۲۴۷: بخش.
 ۵. متن چاپی پس از این بیت افزوده: زمین از پی پیل پر
 ژرف چاه/ چو کاریز خون را بهر چاه راه.
 ۶. ۴۹/۸۷/۲۴۸: شد.

۱. ۳۳/۸۷/۲۴۷: با این که در ظاهر ضبط نسخه «ره داور»
 پیش است و دشمن سپس» و بی‌وزن بنظر می‌رسد، اگر
 تصویر را بر صفحه کامپیوتر بزرگ کنیم می‌بینیم که
 الف بین دال و واو، سایه حرفی از طرف دیگر ورق
 است که به این سو منتقل شده است.
 علی ای حال بنظر بنده چنین می‌رسد، واللّه اعلم.
 ۲. ابتدا «یکبارگی» نوشته، اما روی آن خط زده و به «یکبار

تصویر ۲۱ چپ.

<p>همه روی برگاشتند [از نبرد بماند از [بد بخت اثرط] شگفت دو تن را فگند از دلیران خویش که هرکو نم [اید بیدخواه] پشت کنم افسار دار بی تن] سرش بمانم ده [م سر نگیرم] گریز که از حمل [ه خون شد خوی] ادرمش^۲ بناکام زای رزم آور [د روی^۳ هوا چون [بیابان شد] از تیره گرد درو غول [مرگ و گیا خ]شت و تیر درید آسمان [از] چکاچاک گرز که باران [سالی نبار]د ز میغ دگر خست [ه از جنگ ج]ستن ستوه که^۹ باواز [شناختندی] که کیست وزان خست [گان زارتر] بستگان بریده دل [از جان و از] خواسته بکوشیت^{۱۲} تا تیر [ره شب همچنین] سر از چن [بر مرگ بیرون] کنیم رخش اندک [اندک نهفتن گرفت</p>	<p>بزاوول گره بخت بریخت گرد یکی کوه و دیگر بیابان گرفت برآهخت تیغ اندرآمد ز^۱ پیش بسی خورد سوگندهای درشت نیام سر تیغ سازم برش وگر من بتنهایی اندر ستیز چنان پاشنه خیز کرد ادهمش دگر باره گردان پرخاشجوی ده و گیر برخاست با دار و برد بیابانی آشفته هم رنگ قیر ز جر^۴ کمان گفته شد کوه و^۵ برز ببارید چندان دم^۶ خون ز تیغ [یکی به]ره شد کشته زاول گروه چنان غرقه در خون بد آنکس^۸ که زیست بانداز گردون^{۱۰} همه خستگان غریو از همه زار برخاسته همی گفت هریک^{۱۱} درین دشت کین مگر شب شود^{۱۳} چاره افزون کنیم پس که چو خور ساز رفتن گرفت</p>
--	--

۱. آورد روی بوده است.
۲. ۵۹/۸۷/۲۴۸: چرخ.
۳. ۵۹/۸۷/۲۴۸: < و >.
۴. ۶۰/۸۷/۲۴۸: نم.
۵. ۶۱/۸۷/۲۴۸: گشته.
۶. ۶۲/۸۷/۲۴۸: که هرکس.
۷. ۶۲/۸۷/۲۴۸: < که >.
۸. ۶۳/۸۷/۲۴۸: کردن.
۹. ۶۵/۸۷/۲۴۹: کس.
۱۰. ۶۵/۸۷/۲۴۹: بکوشید.
۱۱. ۶۶/۸۷/۲۴۹: بدین.

۱. ۵۲/۸۷/۲۴۸: به.
۲. این بیت در متن چاپی نیست، اما ضبطی ازان در لغت نامه دهخدا ذیل لغت «ادرم» به معنی «نمدزین» به نقل از «برخی فرهنگها» آمده است. ظاهراً معنی بیت اینست که اثرط بطوری بشدت اسب را مهمیز زد و در معرکه جنباند، که از شدت حرکت اسب، عرق باره که در نمدزین او بود به خون تبدیل گشت. یا شاید اسپش از شدت حمله خون عرق کرد. اسدی ازین نوع مبالغه‌های بی‌مزه بسیار دارد، این هم یکیش.
۳. ۵۶/۸۷/۲۴۸: دادند روی؛ از رسم الخط دالِ ماقبل کلمه روی معلومست که ضبط این بیت درین نسخه

۲۲۲

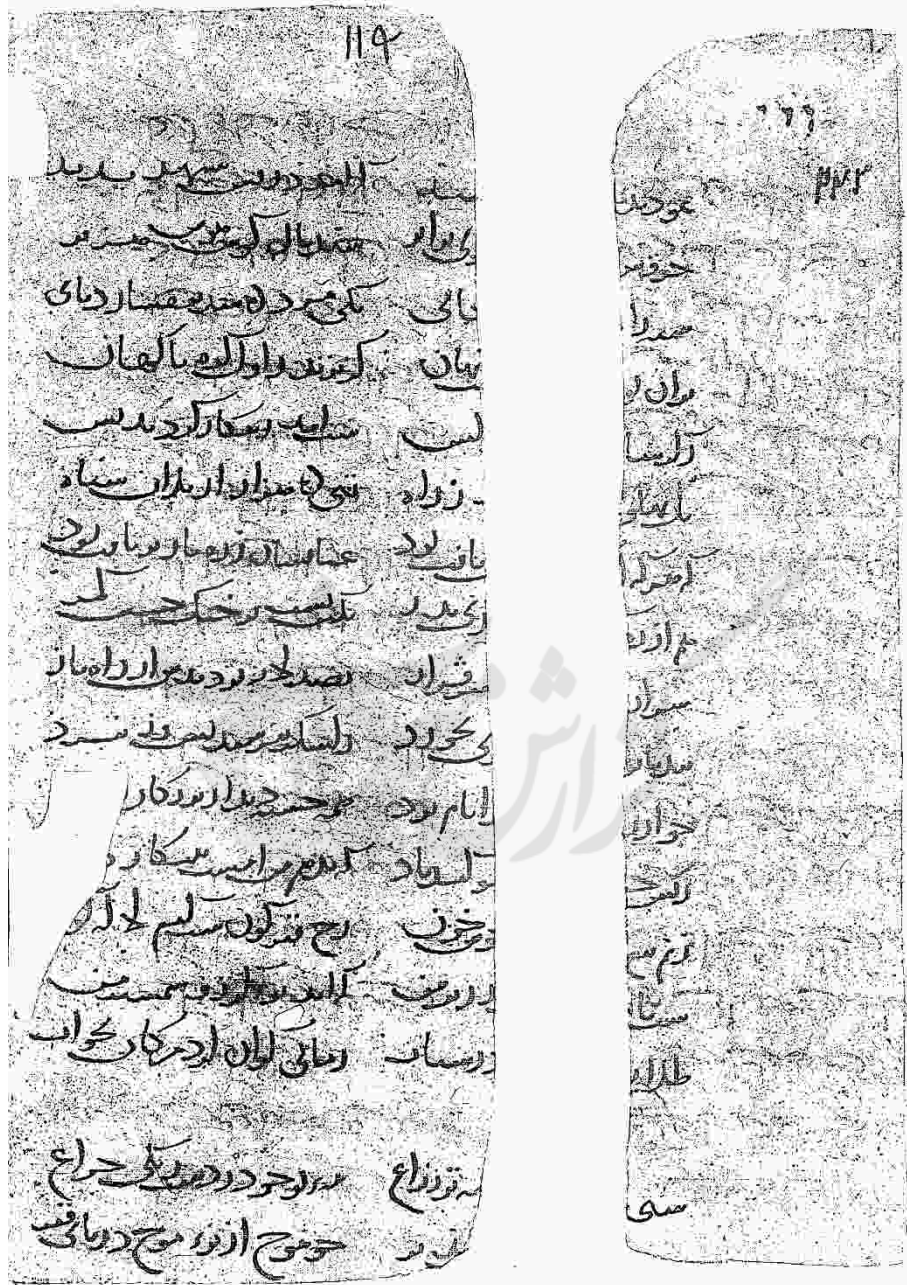
باران که در کجای کرد
 ای که در وقت سلطان کرد
 بر آنچه می آید در زمین
 سخن در دیوان کرد
 تمام سخن ما را می شنود
 تو که می شنوی از درشتی
 چنان باشد که در ادبش
 که باره کرد آن رخسار
 که در رخسار او بود
 ما را می شنود در دوزخ
 رخسار آن که در دوزخ
 که از رخسار آن در دوزخ
 که در دوزخ آن که در دوزخ
 چنان عهد در دوزخ آن که در دوزخ
 ما در دوزخ آن که در دوزخ
 عروا می را از رخسار
 می که در دوزخ آن که در دوزخ
 که در دوزخ آن که در دوزخ
 که در دوزخ آن که در دوزخ

تصویر ۲۲ راست.

<p>که آمد درفش سپهبد پدید ستد نالهء کوس هوش هزبر یکی مرد ده شد^۱ بیفشرد پای گریزند زاول گُره ناگهان شب آمد ز پیکار کردند بس تی ده‌هزار از یلان سپاه عنانشان ز ره باز برتافت بود^۳ بکین بست بر جنگ جستن کمر بصد لابه بردندش از راه^۴ باز ز لشکر بیرسید پس وز نبرد همه خسته دید از بزرگان [و خرد] که بدهم من امشب بییکار^۱ د[اد] رخ قیرگون شب کنم لاله‌گون[ان] که آید^۲ برء گرز و شمشیر من؟ زمانی گران کرد مژگان بخواب</p>	<p>عو دید[ه]بان از بر مه رس[اید] خروش [یلان شد ز شاد]ی بر ابر سپه را [دل آمد همه باز] جای برآن بو[د دشمن که در ش]ب^۲ نهران ز گرشا[سپ آگه نبودند] کس یل پهلو[ان داشت کامد] ز راه که هر که [گریزندگان] یافت بود هم از ره [که آمد نشد] زی پدر سران [سپه و اثرط] سرفراز بید تا بر[آسود و چیز]ای بخورد جز از ر[فتگان^۵ هر که] را نام برد ز بس خ[شم و کین کرد س]وگند یاد زنم تیغ [چندان که از] جوش خون شب تا[ر و شبرنگ د]ار زیر من طلای[ه فرستاد هم] در شتاب</p>	<p>۷۷۰</p> <p>۷۷۵</p> <p>۷۸۰</p>
<p>مهء نو چو در دست زنگی چراغ چو موج از برء موج دریای قیر</p>	<p>شبی [همچو زنگی س]ایه‌تر ز زاغ [سیاهیش بر هم سیاهی]پذیر</p>	

۵. ۱۲/۸۸/۲۴۹: کشتگان.
۶. ۱۳/۸۸/۲۴۹: بدین جنگ.
۷. ۱۵/۸۸/۲۵۰: تا بد.

۱. ۴/۸۸/۲۴۹: را.
۲. ۵/۸۸/۲۴۹: شب در.
۳. ۸/۸۸/۲۴۹: زود/زود.
۴. ۱۰/۸۸/۲۴۹: پیش.



تصویر ۲۲ چپ.

<p>۷۸۵ [سیه جامه و از رخ فروهشته موی زبس تیره[گی] ره نبردی بگوش چون افتاده بر چشم تاریک تم^۱ بهر گوشه دیو اندرو صد هزار دمان باز(؟) تاریک^۲ دود از دهن [زما] نرا ره و روی رفتار نه فروهشته از^۳ دیدها پرده خواب [پری] در نهیب اهرمن در هراس [هوا] چون دژم سوگیء دل غمین [رخ] نیلگون پر ز سیمین سرشک [درآن] خم پدیدار گویی سیاه [ستا] ره درو چشم زنگیست باز ز بهر شبیخون برآراست زود برون برد وز ره عنان بریگاشت^۴ سواری صد آمد طلایه پدید برانگیخت شب رنگ و برگفت نام گرفتند دیگر گریز از نهیب گریت^۵ از پسم گرز و شمشیر کین گزاریدن گرز سرباز^۶ من</p>	<p>چو هندو بقار اندر اندوده روی چنان تیره گیتی که از لب خروش میان هوا جای جای ابر و نم جهان گفتیی دوزخی بود تار از انگشت بدشان همه پیرهن ۷۹۰ زمین را گه از غار دیدار نه [بزندا] ن شب در ببند آفتاب فرشته گرفته ز بس بیم پاس بسان تن بی روان بد زمین برآن سوگ بر کرده گردون [ز رشک] ۷۹۵ چو خم گاه چوگانی از سیم [ماه] تو گفتی سپهر آینست از [فراز] درین شب سپهد چو لختی غ[نود] همان نامور ویژگانرا کداشت^۷ چو نزدیکیء خیل دشمن رسید ۸۰۰ کشید ابر بیجاده بار از نیام ز زین کرد مر چند را سرنشیب سپهدار با ویژگان گفت هین همه گوش داریت آواز^۸ من</p>
---	--

۴. کاتب این دستنویس، مطابق سنت کتابت در نسخ قدیم، گهگاه «که» را به کلمه بعد می‌چسباند، مانند همین مورد: کداشت= که داشت.
۵. ۳۶/۸۸/۲۵۰: بازگاشت.
۶. ۳۶/۸۸/۲۵۱: گرید.
۷. ۳۷/۸۸/۲۵۱: دارید آوای.
۸. ۳۷/۸۸/۲۵۱: سرسای.

۱. ۲۱/۸۸/۲۵۰: این کلمه در نسخه «نم» هم خوانده می‌شود، اما بنظر من نقطه حرف اول کلمه در واقع نقطه «با»ی بگوش در بیت بالای این بیت است. علی ای حال یک مناسبت موسیقایی هم میان «تا» در کلمات-افتاده، تاریک، و تم هست؛ والله اعلم.
۲. ۲۳/۸۸/۲۵۰: باد تاریک و.
۳. ۲۵/۸۸/۲۵۰: بر.

۸
چو همدرد با از اندر اندون روی
چنان شود کوی از لاجوس
سنان سوا حای جای از یونسم
چهار لقیق دور خجی لود تان
ارائیک سنان طبع بر هفت
ایسر الی از غار در مدار
در سبب درین ایضار
فرصت کرده ازین سبب یاس
سنان رب روز از بند زین
براز سول و لکنه لرد و در
چو خم کاه خجی از یونسم
لو کھی سبب ازینست
در وقت سبب ازینست
عنان نامور و در کار الی است
چو در دیکو و سبب ازینست
سید از بخان مار از نسام
زر در کجی و سبب ازینست
سبب ازینست و سبب ازینست
کو در دایم او ازینست



تصویر ۲۳.

<p>ز دشمن چهل مرد و صد شد ز هوش سپه با طلایه بهم برزدند رکیب از عنان کس ندانست باز شمردند^۲ مر خیمها را پپای یکی زی سلاح^۳ و یکی زی ستور دمان^۴ هر سوی گرز و خنجر بدست بسی خرگه و خیمها سوخ[تند] چو زنگی که بگشاید از خنده [لب] [دمد] هر سو آتش همی از دهن [ز گردا]ن تل گشته و رود خون^۵ [یکی را] سر و مغفر^۶ از گرز پست [سلیح] و سلب ز آتش افروخته [بران سی]م خرشید برتاخت^۷ زر همه دشت چون دیبهء سرخ و زرد چو باد از کمین تاخت بر زه کمان ز پیلان برگستوان دار هفت یکی دیدبان^۸ دید بر تیغ کوه چنان کز دلش جست زآن سو پیشت^۹ فتاد از کمر مرد بی جان نگون</p>	<p>بزد نعرهء کز جهان خاس[ت جوش] بیکره برانبوه لشکر زدند گرفتند لشکر نشیب^۱ و فراز رمیدند پیلان و اسپان ز جای همی تاخت هرکس درآن جنگ و شور دلیران زاول چو پیلان مس[ت] سرپرده ز آتش برافروختند شد از تابش تیغها تیره [شب] تو گفتی بدوزخ درون ا[هرمن] بکم یک زمان خاست صد ج[ا فزون] یکی را تن افکنده بی پا^۲ و دس[ت] یکی دوزخی وار تن سوخ[ته] چو سیم روان برزد از چرخ [سر] بد از رنگ خرشید وز خون مرد سپهد سوی صف پیلان دمان ز تیر اندرآمد بیفگند^۳ تفت بترگ و بجوشن ز کابل گروه زدش بر سر^۴ دل خدنگی درشت بشد تیر پنهان بسنگ اندرون</p>
--	---

۶. ۴۸/۸۸/۲۵۱: فگنده ز تن پای.

۷. ۴۸/۸۸/۲۵۱: مغز.

۸. ۵۰/۸۸/۲۵۱: ریخت.

۹. ۵۳/۸۸/۲۵۱: بتیر اندران حمله بگند.

۱۰. ۵۴/۸۸/۲۵۱: دیده بان.

۱۱. ۵۵/۸۸/۲۵۱: بر و.

۱۲. ۵۵/۸۸/۲۵۱: بیرون ز پشت.

۱. ۴۰/۸۸/۲۵۱: سپه بر هم افتاد شیب.

۲. ۴۱/۸۸/۲۵۱: سپردند.

۳. ۴۲/۸۸/۲۵۱: سلیح.

۴. ۴۳/۸۸/۲۵۱: دوان.

۵. این مصراع را می توان بدین صورت هم خواند: ز گردان یل کشته و رود خون؛ اما هر دو صورت بسیار بی مزه است.

در لجه از چهار کلمه
بیکره در انبوه لستند زده
از همه لستند لستند و ف یار
از همه لستند و اسرار زده
مهر با حق مگر در ان کلمه
در لغزان را و او را حق مکاران
سر از ان را لستند و انچه
سواران است به ما مشهوره
و لستند و روح در و را
بیکره و با او حاشیه
بیکره و انرا لستند و با و در
بیکره و روح و از ان سر
خو شمع و او بر زده از حرم
بیکره و لستند و لستند و از حرم
سهم بدست و او لستند و ان
و شمع و انرا لستند و ان
سواران و حرم و انرا لستند
در همه بر سر و انرا لستند
لستند و همه بر سر و انرا لستند

در همه حرم و او لستند و ان
سواران است به ما مشهوره
و لستند و روح در و را
بیکره و با او حاشیه
بیکره و انرا لستند و با و در
بیکره و روح و از ان سر
خو شمع و او بر زده از حرم
بیکره و لستند و لستند و از حرم
سهم بدست و او لستند و ان
و شمع و انرا لستند و ان
سواران و حرم و انرا لستند
در همه بر سر و انرا لستند
لستند و همه بر سر و انرا لستند

The *Garšāspnāma* is a heroic story in verse about the deeds of Garšāsp, one of the ancestors of Iran's national hero, Rustam.¹³ Like all known verse epics in classical Persian that are based on prose originals, the *Garšāspnāma* is also a versified version of an older prose text. A summary of the contents of its prose original has been preserved in the *History of Sīstān* (composed between 445-725/1053-1325). Quite possibly, the stories of Garšāsp's deeds existed earlier than the 11th century A.D., and were incorporated into Abū al-Mu'ayyad al-Balkhī's great prose *Šāhnāma* of the first half of the 10th century A.D. Abū al-Mu'ayyad's work must have been one of the sources of the Samanid vizier, Muhammad ibn Muhammad al-Bal'amī (d. 363/974), who quotes from it in his own history that was completed in 352/963.

The prose account of Garšāsp's adventures were put into verse in 458/1066 by the renowned poet, lexicographer, and calligraphist, Asadī of Tūs (999 or 1000 – 1072 or 1073) for a certain Prince Abū Dulaf.

The text of the verse *Garšāspnāma* was first edited by the French scholar, Clement Huart (1854-1926), who published an incomplete bilingual edition of it. Huart's edition included only the first 2,543 distiches of the poem and appeared in Paris in 1926.¹⁴ Professor Minovi

13. Unfortunately, in my English introduction to the facsimile edition of the Topkapi Sarayi Museum's manuscript no. H 674, I mistakenly deleted the reference to Rustam's ancestor, and produced the blatantly wrong sentence: "The *Garšāspnāma* is a heroic story in verse about the adventures of the Iranian national hero, Rustam."

14. Huart, Clement. *Le Livre de Gerchāsp Poème Persan d'Asadi Junior de Toûs. Tome Premier*. Paris, 1926.

insinuates that Huart had prepared a complete edition of the text, which was left among his papers with his wife. Later, Professor Henri Massé (1866-1969) was asked to supervise the publication of Huart's complete edition, but he refused the offer for unknown reasons.¹⁵ It was left to the Iranian scholar, Professor Habib Yaghma'i (1902-1985) to produce a complete edition of the poem, which was published in Tehran in 1317/1938. Yaghma'i's edition was later translated into French by Henri Massé and was published in Paris as the completion of Huart's original edition.¹⁶

Several dozen partial and complete manuscripts of the *Garšāspnāma* are known. The poem has also been inserted in a number of the *Šāhnāma* manuscripts, in part and in whole, in order to expand the narrative of the national epic.¹⁷

The present small volume is a facsimile edition and a printing of the text of more than 800 verses of the *Garšāspnāma*. These verses were found on a number of old folios, which belong to the British Library. These folios were, according to Minovi,¹⁸ made into cardboard and used as the binding of another manuscript, and according to a note inserted by the British library's personnel, were found in the lining of a manuscript. Whatever their exact source, it appears that sometime during Professor Minovi's first visit to London in 1930, one of the people who worked in the Oriental department of the British library showed them to Minovi and asked him to examine them. Upon careful examination, Minovi determines that they are from some old volume of the poem and may have been copied very near the time of their poet's life.

15. Minovi, Mujtaba. "Nuskha-hā-yi qadīm-i Garšāspnāma", in *Yaghmā* 10 (1323): 569-574, p.573. This article is the text of a letter that Minovi wrote to Yaghma'i in 1315/1936.

16. Massé, H. *Le Livre de Gerchâsp poème person d'Asadi de Toūs traduit par Henri Massé. Tome second et dernier.* Paris, 1951. For more information on the poem's other translations see: De Blois, François. *Persian Literature: A Bio-Bibliographical Survey Begun by the Late C. A. Storey.* V, Pt.1 (Poetry to ca. A.D. 1100). London: The Royal Asiatic Society, 1992, p.88.

17. See De Blois, *Persian Literature*, pp.85-88.

18. Minovi, loc. Cit. p.574.

The text is profoundly damaged because of what these folios have been through. I have previously published the text of two of these folios.¹⁹ However, since they appear to be quite old and may include useful variants, I thought that their presentation in a complete facsimile edition that is accompanied with a printing of the text as well as a determination of their location in Professor Yaghmā'i's standard edition would be useful. The present small volume aims to achieve these goals.

I must thank Dr. Akbar Irani, the director of the Written Heritage Research Center, who decided to include this facsimile edition among the publications of his center. I must also thank Mr. Masoud Rastipour, who supervised its production and made several very useful suggestions and corrections. The staff of the Written Heritage Research Center have always been more than courteous and helpful whenever I have had any dealings with them, and I would like to offer them my gratitude and admiration for their many kindnesses and hard work.

Mahmoud Omidshar
John F. Kennedy Memorial Library
California State University, Los Angeles
March 29, 2017

19. Omidshar, M. "Nuskha-yi *Garšāspnāma*-yi kitābkhāna-yi britāniyā ba nišan-i Or. 11586", in *Jašn-nāma-yi Ustād Ismā'il-i Sa'adat*. Ed. H. Habibi. Tehran 1387/2008, pp.39-40.

The GaršāspNāma of the British Library

(No. Or. 11586)



Mahmoud Omidšalar

Gozaresh-e Miras

Bimonthly Journal of Textual Criticism, Codicology and Iranology
Second Series, Supplement No. 7, Spring 2017

The GaršāspNāma of the British Library

(No. Or. 11586)

Mahmoud Omidshar

Proprietor: The Written Heritage Research Institute
Managing Director & Editor-in-Chief: Akbar Irani
Assistant Editor: Masoud Rastipour
Managing Editor: Younes Taslimi-Pak

Digital Printing: Miras

No. 1182, Enghelab Ave., Between Daneshgah & Aburayhan streets, Tehran, Iran
Postal Code: 1315693519

Tel.: +98 21 66490612 , Fax: +98 21 66406258

www.mirasmaktoob.ir
gozaresh@mirasmaktoob.ir

This journal is available on
www.noormags.ir , www.magiran.ir & www.islamicdatabank.com